تحریف شناسی عاشورا در پرتو انسان شناسی

ایزدپناه، عباس

نهضت عاشورا آیینهء زلالی است که انسانهای کامل‏ اسلام را به طور مجسم و بی‏هیچ شائبه‏ای در منظر حق‏ جویان تاریخ به نمایش می‏گذارد.در چهرهء قهرمانان‏ این حادثه نه تنها می‏توان شکوه قرآن و اسلام ناب نبوی‏ را به وضوح نگریست،که می‏توان الگوهای گوناگون‏ انسان کامل قرآنی را در سیمای پیر و جوان،مرد و زن و نوجوان و میانسال این نهضت به تماشا نشست و در کنار آن مدلهای منحط و چهره‏های کریه از انسان‏ نماهایی می‏توان مشاهده کرد که با تمامی ارزشهای‏ الهی و انسانی به پیکار برخاسته‏اند.پس صحنهء عاشورا یعنی نمایش انسان‏شناسی و آشنایی با آن؛یعنی‏ آشنایی با اسلام مجسم و انسان کامل در چهره‏های‏ مختلف.به عبارت دیگر،همان گونه که در آیینهء قرآن‏ سیمای قهرمانان عاشورا هویداست در آیینهء عاشورا نیز قرآن جلوه‏گر است؛از همین رو علی(ع)خود را قرآن‏ ناطق نامیده است.

بدیهی است که گنجینه‏ای اینچنین عظیم برای‏ جستجوگران اسلام ناب،هیچ گاه صاحبان زر،زور و تزویر را آرام نخواهد گذاشت،از همین رو این واقعه نیز مانند گنجینه‏های دیگر عالم اسلام از دسیسهء تحریفگران و جهل جاهلان مصون نمانده است.از سوی دیگر،این نهضت مانند قرآن دریایی ناپیدا کرانه‏ است؛پس اندیشهء عادی بشر نمی‏تواند بر تمامی ابعاد آن پرتو افکند و سیمای واقعی آن را به نمایش بگذارد. به همین سبب تصویرهایی که ارباب اندیشه و هنر از آن‏ ارائه داده‏اند از نمایش سیمای راستین آن عاجز بوده‏ است.بنابراین،بر چهرهء تابناک این نهضت انبوهی از غبار تحریف(لفظی یا معنوی)نشسته است.

از دیرباز فرزانگان وادی اندیشه و پژوهشگران تاریخ‏ اسلام برای تحریف زدایی از سیمای این نهضت، شیوه‏های مختلفی را آزموده‏اند که هر یک در جای‏ خود در خور تأمل و شایستهء تحسین است ولی باید اعتراف نمود که با همهء این کاوشها فقط روزنه‏هایی از شیوهء پژوهش گشوده شده و زاویه‏های محدودی از سیمای آن رخ نموده است.

این مقاله در صدد آن است که اثبات کند شناخت‏ چهرهء باطل بدون شناخت سیمای حق امکان ناپذیر است و باطل‏شناسی از حق‏شناسی می‏گذرد.پس‏ برای تحریف‏شناسی عاشورا باید نخست چهرهء قهرمانان را شناخت؛یعنی تحریف‏شناسی عاشورا در پرتو انسان‏شناسی است.سرانجام معیاری به دست‏ خواهد آمد که بر اساس آن هم می‏توان سیمای این‏ حادثه را بهتر شناخت و هم از سیمای آن تحریف‏زدایی‏ کرد.بنابراین،نخست به بحث فشرده‏ای در باب‏ روشهای ممکن برای معرفی عاشورا و تحریف‏زدایی‏ خواهیم پرداخت و پس از آن به اصول تحریف‏شناسی نهضت در پرتو انسان‏شناسی همت خواهیم گماشت.

الف-روشهای ممکن در تحریف‏شناسی عاشورا

اسلوبهایی که برای معرفی سیمای عاشورا ممکن‏ است به کار گرفته شود در پنج شیوهء اصلی قابل بررسی‏ است:شیوهء تاریخی(تاریخ نقلی)،شیوهء جامعه‏شناسی‏ یا روش علت‏یابی عقلانی و علمی حوادث،شیوهء عرفانی،روش فقهی،و تحریف‏شناسی در پرتو انسان‏شناسی.

غالب مورخان شیوهء نخست را به کار گرفته‏اند.شیوهء دوم را ابن خلدون پایه‏گذاری کرد.برای اسلوب سوم‏ که طریقهء اهل عرفان است گنجینة الاسرار عمان‏ سامانی نمونهء خوبی است و شیوهء فقهی نیز گاهی در تحلیل این نهضت به کار رفته است.اینک به هر یک از شیوه‏های یاد شده نظری می‏افکنیم:

1-شیوهء تاریخی:

یکی از اسلوبهای کشف وقایع تاریخی به کارگیری‏ اسلوب نقلی است.در این شیوه مورخ می‏کوشد وقایع‏ را از طریق منابع دست اول یا دست دوم همان گونه که‏ اتفاق افتاده‏اند معرفی کند.در این شیوه مورخ بیشتر به بررسی سندی اهتمام می‏ورزد و می‏کوشد تا واقعه‏ توسط راویان مورد اطمینان یا از طریق آثار و شواهد معتبر ثبت شود.استاد مطهری می‏نویسد:«پس علم‏ تاریخ در این معنی،یعنی علم به وقایع و حوادث سپری‏ شده و اوضاع و احوال گذشتگان،زندگینامه‏ها، فتحنامه‏ها،سیره‏ها-که در میان همه ملل تألیف شده‏ و می‏شود-از این مقوله است.علم تاریخ در این معنی‏ جزئی،یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی‏ است نه علم به کلیات...دیگر آنکه علم نقلی است نه‏ عقلی؛سوم آنکه علم به بودن‏هاست نه شدن‏ها؛چهارم‏ آنکه به گذشته تعلق دارد نه به حاضر.این نوع تاریخ را تاریخ نقلی اصطلاح می‏کنیم».(1)

ابن خلدون نیز به چنین شیوه‏ای اشاره دارد،آنجا که می‏گوید:«باری مردم اخبار را تدوین کرده و آثاری‏ فراوان به یادگار گذاشته و تواریخ ملتها و دولتها را در سراسر جهان گرد آورده‏اند،ولی آنان که به فضیلت‏ شهرت و پیشوایی نامبردار شده و کتب پیشینیان را تتبع کرده و در آثار خویش آورده‏اند گروهی اندک و انگشت شمار بیش نیستند...مانند ابن اسحاق و طبری و ابن کلبی و محمد بن عمر واقدی و سیف بن‏ عمر اسدی و مسعودی و دیگر نامورانی که در میان‏ همهء مورخان متمایزند».(2)چنان که اشاره شد در این‏ شیوه مورخ فقط به جرح و تعدیل در اسناد دست اول و دست دوم به جا مانده از واقعه می‏پردازد.بنابراین، شیوهء او مانند شیوهء محدثانی است که اعتبار حدیث‏ معصوم(ع)را فقط در گرو اعتبار سندی آن جستجو می‏کنند و روایت صحیح را روایتی می‏دانند که راوی آن‏ عادل امامی باشد،با این تفاوت که محدث در صدد نقل‏ سنت معصوم است ولی مورخ در صدد نقل حوادث‏ تاریخی از منابع معتبر.

ولی با پیشرفت دانش بشری-به ویژه جامعه‏شناسی‏ -محققان پی بردند که تنها شیوهء تاریخی نقلی برای‏ پی بردن به واقعیت حوادث کافی نیست،چنان که‏ عالمان حدیث‏شناسی نیز مانند مرحوم مامقانی و وحید بهبهانی-قدس سرهما-افزون بر عنایت به‏ بعد صدوری حدیث به قرینه‏های مضمونی و قراین‏ دیگر نیز اهتمام ورزیدند.از همین رو پی بردند که باید افزون بر اثبات اعتبار صدوری حوادث،به اصول و قواعد حاکم بر آنها نیز توجه داشت.

2-روش جامعه‏شناسی یا عقلانی:

ابن خلدون پایه‏گذار شیوهء نوآیین در تحریف‏شناسی‏ حوادث تاریخی است.او با نوشتن مقدمه هم اصول و مبانی علم جامعه‏شناسی را بنا نهاد و هم تحول تازه‏ای‏ در شیوهء اثبات صدور حوادث تاریخی پدید آورد.او مدعی شد که برای اثبات اعتبار اسناد تنها توثیق راوی‏ و بررسی سندی کافی نیست.بنابراین،ممکن است‏ حادثه‏ای به ظاهر در منابع و اسناد معتبر ذکر شود اما طبیعت حوادث اجتماعی بر آن مهر بطلان زند.او می‏گوید:«اگر مورخ تنها به نقل اخبار اعتماد کند، بی‏آنکه به قضاوت اصول عادات و رسوم و قواعد سیاست‏ها و طبیعت تمدن و کیفیات اجتماعات بشری‏ بپردازد و حوادث نهان را با وقایع پیدا و اکنون را با رفته‏ بسنجد،چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها و انحراف از شاهراه راستی در امان نباشد.بارها اتفاق‏ افتاده که تاریخ‏نویسان و مفسران و پیشوایان روایات، وقایع و حکایات را به صرف اعتماد به راوی یا ناقل خواه‏ درست یا نادرست بی‏کم و کاست نقل کرده و مرتکب‏ خطاها و لغزشها شده‏اند؛چه آنان وقایع و حکایات را بر اصول آنها عرضه نکرده،آنها را با نظایر هر یک‏ نسنجیده و به معیار حکمت و آگاهی بر طبایع کاینات و مقیاس تحکیم نظر و بصیرت نیازموده و به غور آنها نرسیده‏اند.پس از حقیقت گذشته و در وادی وهم و خطا گمراه شده‏اند».(3)

این متفکر بزرگ پس از آن از تاریخ مسعودی و دیگر مورخان نمونه‏های متعددی ذکر می‏کند که بر مبنای‏ طبیعت حوادث بطلان آنها ثابت می‏شود.چنان که‏ یادآوری کردیم در اسلوب حدیث‏شناسی نیز چنین‏ تحولی پدید آمد که مرحوم آیت الله مامقانی و وحید بهبهانی از پیشتازان طرح و ابتکار آن بودند.آن بزرگان‏ بر این مدعا صحه گذاشتند که در اثبات صدور حدیث‏ تنها بررسیهای رجالی کافی نیست،بلکه توجه به‏ قرینه‏های لفظی و علو مضمون حدیث نیز یکی از ارکان‏ اثبات صدور است.بدینسان ممکن است حدیثی از بعد سند معتبر باشد ولی از جهت قرینه‏های لفظی و معنوی دیگر در سلسلهء روایات عربی غیرمعتبر قرار گیرد.(4)ولی با آنکه این شیوه در شناسایی صدور حدیث از ارزش و اعتبار فوق العاده‏ای برخوردار است، در قلمرو تحریف‏شناسی حوادث تاریخی هر چند شرط لازم است ولی کافی نیست.از نواقص شیوهء مزبور آن‏ است که همواره به میزان ضعف و قوت جامعه‏شناسی و نگرش مورخ به حوادث بستگی دارد.به همین سبب‏ ابن خلدون که خود پایه‏گذار به کارگیری جامعه‏شناسی‏ در سندشناسی حوادث تاریخی است در تحلیل وقایع‏ اشتباهاتی مرتکب می‏شود که وقایع نگاران پیشین آن‏ را مرتکب نشده‏اند.او عشرت‏طلبی و میخوارگی‏ هارون الرشید و مأمون عباسی را که مورخان دیگر بر آن‏ تصریح کرده‏اند خلاف طبیعت خلفای عباسی قلمداد می‏کند،می‏گوید:«چنان که گویند مأمون شبی در ضمن گردش در کوچه‏های بغداد به زنبیلی برخورد که‏ به وسیلهء ریسمانهای تاب دادهء ابریشمی و چنگکها فرو آویخته بود و...فرشهای مزین و ظروف مرتب...در چنین بزمی مجلل ناگاه زنی زیبا و فتنه‏انگیز از پشت‏ پرده‏ها جلوه‏گر می‏شود و او را درود می‏گوید و به‏ همدمی خویش می‏خواند و تا بامداد با او به میخوارگی‏ سرگرم می‏شود و آنگاه در حالی که اصحاب خلیفه‏ همچنان منتظر او بودند نزد آنان باز می‏گردد...».ابن‏ خلدون پس از نقل این ماجرا می‏گوید:«این افسانه‏ها کجا با صفات مأمون‏ سازش می‏دهد که در دینداری و دانش و پیروی از سنن‏ پدرانش،خلفای راشدین و تمسک به سیرتهای خلفای‏ چهارگانه یا ارکان مذهب،مشهور بود و مناظراتش با علما و توجهش به حفظ حدود خدای تعالی در نماز و احکام دین نقل هر محفلی بود؟با این وصف چگونه‏ می‏توان حالات فاسقان بی‏باک را که با خوی ولگردی و هوسبازی شبها از این سوی بدان سوی می‏روند...به‏ خلیفهء مسلمانان نسبت داد و این گونه افسانه‏ها را دربارهء او صحیح دانست؟».(5)دربارهء میگساری‏ هارون الرشید نیز می‏نویسد:«چگونه سزاست که رشید با نزدیکی به زمان چنین خلیفه‏ای و با مقام پدری که‏ نسبت به وی داشت و با آنکه در سایهء عنایت چنین‏ خاندانی تربیت یافته و به فضایل دینداری آراسته بود به‏ شرابخوارگی خو گیرد یا بدان تجاهر کند؟».(6)تا آنجا که اختلاف علی(ع)با معاویه و جنایت هولناک یزید را بر اساس اجتهاد آنان توجیه می‏کند و آنان را نیز که‏ امام حسین(ع)را تنها گذاشتند و حتی به سپاه یزید پیوستند بحق می‏داند و می‏نویسد:«پس اشتباه‏ حسین!آشکار شد ولی این اشتباه در امری دنیوی بود و اشتباه در آن برای وی زیان‏آور نیست...»تا آنجا که‏ می‏نویسد:«و نباید به تصور غلط کسانی را که با اجتهاد حسین موافق نبودند و از یاری کردن به وی دریغ‏ ورزیدند به گناهکاری نسبت دهی زیرا بیشتر ایشان از صحابه به شمار می‏رفتند و با یزید همراه بودند و به قیام‏ کردن بر ضد وی عقیده نداشتند...چنان که شیوهء خود او هم معلول اجتهاد او بود!...و حسین(ع)در این واقعه‏ شهید و در نزد خدا مأجور است و عمل او بر حق و از روی اجتهاد است و صحابه‏ای که با یزید بوده‏اند نیز راه‏ حق و اجتهاد را پیموده‏اند».(7)

ملاحظه می‏کنید که چگونه مورخی که خود بنیانگذار استخدام جامعه‏شناسی و تعقل برای‏ تحریف‏شناسی در تاریخ است،خود فاحش‏ترین‏ تحریفات را مرتکب می‏شود!بنابراین،تحریف‏شناسی‏ بر مبنای جامعه‏شناسی نیز شرط لازم است نه شرط کافی.

3-شیوهء اهل عرفان:

اهل عرفان حوادثی نظیر عاشورا را در چارچوب‏ عرفان نظری و عملی تفسیر می‏کنند.در این نگرش‏ نهضت حسینی زاییدهء عشق است.قهرمانان عاشورا عاشقان پاک باخته‏ای بودند که به پیمان«الست»وفا کردند و عاشقانه به حق پیوستند و فانی شدند.به‏ عبارت دیگر،آنان سالکانی بودند که از مقام سالک‏ محب به مقام سالک محبوب راه یافته بودند.بنابراین، حضرت حق آنان را به مقام فنا و نوشیدن بادهء وصل‏ رساند و در اعلا علیین جایشان داد.

عمان سامانی از کسانی است که حادثهء عاشورا را بسیار هنرمندانه بر اساس نگرش اهل عرفان تبیین‏ کرده است.او می‏گوید:حضرت حق در تجلی اول-که‏ از عشق به تجلی ناشی شده بود-به اعیان ثابته تعین‏ بخشید.سپس طلوع آفتاب عشق از سرچشمهء لاهوتی‏ به جبروت و از جبروت به ملکوت و پس از آن به ناسوت‏ رسید:

«گوید او چون شاهدی صاحب جمال‏ حسن خود بیند به سرحد کمال

از برای خود نمایی صبح و شام‏ سر برآرد گه ز برزن گه ز بام

با خدنگ غمزه صید دل کند دید هر جا طایری بسمل کند

جلوه‏اش گرمی بازاری نداشت‏ یوسف حسنش خریداری نداشت»

امانتی که خداوند بر آسمانها و زمین عرضه داشت و هر یک از پذیرفتن آن سرباز زدند امانت عشق حضرت‏ حق بود.این بار امانت را فقط انسان به دوش کشید:

«پرده‏ای کاندر برابر داشتند وقت آمد پرده را برداشتند

ساقی‏ای با ساغری چون آفتاب‏ آمد و عشق اندر آن ساغر شراب

پس ندا داد او نه پنهان بر ملا کالصلا ای باده‏خواران الصلا

حبذا زین می که هر کس مست اوست‏ خلقت اشیا مقام پست اوست».

همهء ذرات عالم،عالی و دانی،بیش و کم از آن مایهء حیات نوش کردند ولی ساغر از می خالی نشد.حضرت‏ ساقی ندا کرد،فقط انبیا و اولیا دگرباره به ندای او لبیک گفتند:

«مرد خواهم همتی عالی کند ساغر ما را ز می خالی کند

انبیا و اولیا را با نیاز شد به ساغر گردن خواهش دراز»

ولی باز ساغر پر از می‏بود،ساقی بار دیگر حریفان را به نوشیدن آن فرا خواند:

«باز ساقی گفت تا چند انتظار ای حریف لابالی سر برآر»

این بار حضرت حسین(ع)به ندای ساقی لبیک گفت‏ و ساغر می را تمام نوشید:

«چون به موقع ساقی‏اش درخواست کرد پیر میخواران ز جا قد راست کرد

زینت افزای بساط نشأتین‏ سرور سر خیل مخموران حسین(ع)

گفت آنکس را که می‏جویی منم‏ باده‏خواری را که می‏گویی منم

شرطهایش را یکایک گوش کرد ساغر می را تمامی نوش کرد»

آنگاه حضرت ابا عبد الله الحسین(ع)از منیت بکلی‏ پاک شد و به مقام فنا و بقا رسید و خود ساقی‏ تشنگان گردید.تا آنجا که حضرت ابا عبد الله خود فانی‏ می‏شود و اصحاب خویش را نیز به آتش عشق الهی‏ می‏سوزاند.در این منطق دیگر از عواطف ساده و بحثهای اجتماعی و تاریخی و فقهی خبری نیست، شرح عاشورا به زبان عشق است.در این نگرش حضرت‏ علی اکبر(ع)تشنه است ولی نه تشنهء آب که تشنهء عشق‏ است،آن هم از دست سالار عاشقان.حضرت ابا عبد الله(ع)در پاسخ درخواست آب از جانب پیامبر(ص) انگشتر خویش را بر زبان او می‏نهد اما این انگشتر،مهر نهادن بر زبان اوست تا اسرار اهل دل را فاش نسازد.در این منطق نیز حضرت زینب(ع)بیهوش شده و بر زمین‏ می‏افتد اما این بیهوشی از شدت جلوهء نور حضرت حق‏ بود که از آیینهء حق تابیدن گرفت:

«آفتابی کرد در زینب ظهور ذره‏ای زان آتش وادی طور

شد عیان در طور جانش آیتی‏ خر موسی صعقا زان آیتی

طلعت جان را به چشم جسم دید در سراپای مسمی اسم دید

دید تابی در خود و بیتاب شد دیدهء خورشید بین پرآب شد

از رکاب ای شهسوار حق‏پرست‏ پای خالی کن که زینب شد ز دست»

در پایان مثنوی می‏گوید:

«حق همی داند که غالی نیستم‏ اشعری و اعتزالی نیستم

دل بسی زین کار کرده است و کند عشق از این بسیار کرده است و کند

چون که از اسرار سنگین بار شد نام او گنجینة الاسرار شد»(8)

پس در طریقت عرفانی آنچه که از حادثهء عاشورا از عشق تهی باشد تحریف شده است و اسناد و مدارکی‏ که با عشق همخوانی دارند همان واقعهء راستین‏ عاشوراست؛چنان که حافظ نیز می‏گوید:«آری آری‏ سخن عشق نشانی دارد».حدیث عاشورا حدیث عشق‏ است.پس معیاری برای تحریف‏زدایی عاشورا بهتر و نیرومندتر از عشق و عرفان نیست.

تردیدی نیست که زبان این حادثه زبان دل است ولی‏ باید توجه داشت که عرفان مبتنی بر کتاب و سنت‏ (ثقلین)با فقه و حماسه و اجتماع آمیخته است پس به‏ اسرار عرفانی حادثه پرداختن و ابعاد دیگر را نادیده‏ گرفتن به سیمای کامل این واقعهء شگفت‏انگیز ضربه می‏زند.نهضت امام حسین(ع)می‏خواهد برای همگان‏ اسوه و مایهء هدایت باشد پس اگر تنها به بعد اسرار عرفانی توجه شود صرفا به اهل عرفان اختصاص خواهد یافت در صورتی که این واقعه مانند قرآن«هدی‏ للعالمین»است.

4-روش فقهی:

یکی از ابعاد حادثهء عاشورا جنبهء تکلیفی یا عمل به‏ وظیفهء شرعی است.تردیدی نیست که حضرت‏ سید الشهدا(ع)در شرایط خاص اجتماعی خود بیعت با یزید را حرام و امر به معروف و نهی از منکر را واجب‏ می‏دانست و سکوت در برابر طاغوت را موجب نابودی‏ اسلام تلقی می‏کرد.اگر وجوب تلاش برای تشکیل‏ حکومت اسلامی و جهاد علیه اهل البغی را نیز بر آن‏ تکالیف بیفزاییم ابعاد فقهی نهضت گسترش خواهد یافت.بررسی حادثه از جنبهء یاد شده را شیوهء فقهی بر عهده دارد.بنابراین،معیار تحریف و عدم تحریف آن‏ است که بنگریم،کدام واقعه از وقایع نهضت عاشورا با وظیفهء شرعی منافات دارد؟امام حسین(ع)و یارانش‏ مکلف به وظایف شرعی بودند.بنابراین،اگر تلاش برای‏ تشکیل حکومت اسلامی از نظر شرعی واجب باشد پس‏ نسبت دادن عدم تلاش امام برای تشکیل حکومت، تحریف واقعه خواهد بود،چنان که انتساب تحمیلی‏ بودن نهضت و غیر انتخابی بودن آن به حضرت با وظیفهء شرعی وجوب امر به معروف و نهی از منکر منافات خواهد داشت.

شکی نیست که جنبهء فقهی یکی از ابعاد عاشوراست،اما این بعد فقط به چند مسألهء معین‏ محدود است که تحریفات عاشورا اغلب ارتباطی به آنها ندارد.حوزهء تحریفات در این نهضت بیشتر در قلمرو موضوعات مطرح است تا احکام شرعی آن.به عنوان‏ مثال،بحث در این است که آیا امام حسین(ع)هیچ گاه‏ در برابر دشمن سخن ذلت‏آمیز بر زبان جاری کرده‏ است؟یا اینکه آیا آنچه که حضرت را به قیام واداشت، نجات امت گنهکار از دوزخ بوده است؟آیا عروسی‏ حضرت قاسم در شرایط عاشورا معقول است؟

بدون تردید رکن اصلی معرفت در موارد یاد شده‏ موضوع‏شناسی است.

حاصل سخن اینکه شیوه‏های چهارگانهء مزبور شرطهای لازم هستند ولی کافی نیستند.البته از مقایسهء شیوه‏های چهارگانه با یکدیگر به دست می‏آید که:«مقام عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است». مسلک اهل عرفان برای تحریف‏شناسی کارآمدتر از شیوه‏های عقلانی یا جامعه‏شناسی است،چنان که بر روش تاریخی و فقهی نیز پیشی گرفته است.

ب-تحریف‏شناسی در پرتو انسان‏شناسی

جامع‏ترین و کارآمدترین شیوه‏ای که برای‏ تحریف‏شناسی عاشورا می‏توان به کار گرفت اسلوب‏ انسان‏شناسی است.قرآن برای عنصر شاکله یا شخصیت اهمیت خاصی قایل است و رفتار آدمی را زاییدهء آن می‏شناسد

«قل کل یعمل علی شاکلته»

(9)و در آیینهء انسان‏شناسی قرآن سه نوع از شخصیت آدمی‏ می‏توان یافت:شخصیت مادی یا زیستی،شخصیت‏ عقلانی یا علمی و شخصیت ربانی یا نفس مطمئنه. می‏توان گفت که قرآن کتاب معرفی چهره‏های یاد شده‏ و بیان اصول و قواعد انتقال از شخصیت مادی و عقلانی به ربانی یا از خامی به پختگی و سوختگی‏ است:

«حاصل عمرم سه سخن بیش نیست‏ خام بدم،پخته شدم،سوختم»

قرآن چهره‏هایی را معرفی می‏کند که«الدالخصام»یا سرسخت‏ترین دشمن حق و عدالت هستند(10)و نیز رجالی که

«لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله»

(11) مردانی که تجارت و داد و دهش دنیا آنان را از یاد خدا باز نمی‏دارد و علی(ع)در نهج البلاغه نامشان را عالمان‏ ربانی گذاشته است:

«الناس ثلاثه فعالم ربانی و متعلم علی سبیل‏ نجاة...»

(12)عالم یا شخصیت ربانی در فرهنگ قرآن و سنت همان است که از آن به انسان کامل تعبیر می‏شود.دربارهء اوصاف و ویژگیهای انسان کامل در فرهنگ اسلام فراوان می‏توان سخن گفت.علی(ع)در خطبهء پارسایان بیش از هفتاد ویژگی برای متقین‏ برمی‏شمارد.قرآن نیز در سوره‏های«مؤمنون»،«بقره»و در مقام بیان اوصاف عبادالرحمن و آیات دیگر ویژگیهای فراوانی را برشمرده است ولی اجمال آن همه‏ تفاصیل در سه ویژگی خلاصه می‏شود:عرفان،حماسه‏ و اجتماعی بودن که هر کدام نمایانگر وصفی از اوصاف‏ الهی است.عرفان با سه وصف:عشق،دانش یا اندیشهء عالی و قدرت برتر ملازمه دارد،چنان که حماسه و اجتماعی بودن از لوازم ثانویهء آن است.البته ممکن‏ است مشائین در معرفی انسان کامل به بعد عقلانی و اهل عرفان به بعد عشق و دنیاگریزی اصالت دهند، چنان که گروهی از فلاسفهء قدیم یونان مانند اپیکور و غالب فلاسفهء بعد از رنسانس به بعد مادی و زیستی‏ انسان اهمیت می‏دادند و انسان کامل را در انسان توانا در تسلط بر طبیعت و برخوردار خلاصه می‏کردند ولی‏ آنچه که بیان کردیم الگوی انسان کامل در فرهنگ‏ قرآن و اهل بیت(ع)است.

مدعای ما این است که طرح مزبور از انسان کامل‏ اسلامی یکی از کارآمدترین معیارها برای‏ تحریف‏شناسی حادثهء عاشوراست.برای اثبات این‏ مدعا و تبیین اصول و مبانی این شیوه ناگزیریم به چند مقدمه اشاره کنیم:

1-بر اثر سیر و سلوک علمی و عملی،سالک‏ مجذوب و محبوب حضرت حق می‏شود که

«من‏ عشقنی عشقته»

یا به تعبیر حدیث قرب نوافل«حتی‏ احبه».(13)آنگاه که سالک،محبوب حضرت حق شد طبق حدیث قرب نوافل مجرای اراده و آیینهء حضرت‏ حق می‏شود.علی(ع)بر اثر محبت به نبی اکرم(ص)به‏ مقام محبوبیت ارتقا یافت تا آنجا که صفات و ویژگیهای‏ محبوب در محب آشکار گردید و پیامبر(ص)فرمود:«یا علی آنچه من می‏بینم تو می‏بینی‏ و آنچه می‏شنوم تو می‏شنوی جز آنکه‏ پیامبر نیستی».یا اینکه فرمود:«یا علی نفسک نفسی، حربک حربی».شخصیت علی(ع)نیز محبوب حضرت‏ ابا عبد الله الحسین(ع)بود تا آنجا که صفات پدر در فرزند متجلی شد؛یعنی همان عرفان و حماسه که در شخصیت علی(ع)در اوج کمال بود از طریق اکتساب و وراثت و هم عنایت خاص حضرت حق-که به اولیاء خاص خود عنایات خاص دارد-در امام حسین(ع) جلوه‏گر شد.پس امام حسین(ع)آیینه‏ای است از محبوب خود،یعنی علی(ع).از همین رو در صحنهء عاشورا همواره نام محبوب خود را بر زبان می‏آورد و در معرفی خود به سپاه یزید ازنای جان می‏فرماید:

«انا حسین بن علی»

بشناسید من فرزند علی هستم.اینک‏ می‏گوییم صفات و خصایل حضرت ابا عبد الله(ع)نیز به‏ عاشقان خود که اصحاب و خاندان کرام او بودند سرایت‏ کرده بود و حضرت آنان را با عنوان«یا کرام»(ای‏ بزرگواران)خطاب می‏کرد.آنان چنان به امام خود عشق می‏ورزیدند که شهادت در رکاب او را بزرگترین‏ سعادت می‏دانستند،تا آنجا که شب عاشورا آرزو می‏کردند که ای کاش دهها و صدها بار کشته‏ می‏شدند و خاکسترشان به باد می‏رفت و دوباره زنده‏ می‏شدند و در رکاب آن حضرت بار دیگر کشته‏ می‏شدند.

بدیهی است که چنین عشق و ارادتی به محبوب، صفات او را در شخصیت محب منعکس خواهد ساخت.

پس چنان که امام حسین(ع)آیینهء محبوب خود علی(ع) بود یاران او نیز آیینهء مولا و محبوب خود بودند؛یعنی در چهرهء قاسم،علی اکبر،حضرت ابالفضل و مسلم بن‏ عوسجه و...می‏توان حضور شخصیت امام حسین(ع)را به وضوح به تماشا نشست.به عبارت دیگر،آنان‏ آیینه‏هایی بودند حسین‏نما،چنان‏که حضرت حسین(ع) آیینه‏ای بود علی نما.

آری چنان که کوه مغناطیس بر اثر تماس با آهن آن را به آهن‏ربا تبدیل می‏کند و شبیه خود می‏سازد و همان‏ گونه که پیکرهء زنده مواد غذایی را به سلولهای حیات‏ تبدیل می‏کند و به تعبیر ابن سینا در طبیعیات‏ «اشارات»شبیه‏سازی می‏کند،رابطه با اولیای خدا نیز وجود آدمی را به انسان کامل مبدل می‏سازد.مولوی- چنان که متواتر است-بر اثر ارتباط با شمس تبریزی، ابر عرفانش باریدن گرفت و چشمه‏های«مثنوی‏ معنوی»و«غزلیات شمس»از زلال آن به جوش آمد؛ چنان که خود گفته است:«زاهد بودم،ترانه گویم‏ کردی».و یا:

«عقل جزئی را قرین کن با خرد تا که بازآید خرد از خوی بد»

پس یاران حضرت نسخه‏ای هستند از دفتر شخصیت‏ سرور آزادگان.آنان در شخصیت ابا عبد الله فانی شده‏ بودند به همین سبب با روح مولایشان راه عروج ملکوت‏ را برگزیدند و این است علت آنکه در زیارت حضرت ابا عبد الله سلام او را با دانش پیوند می‏زنیم،می‏گوییم: السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التی حلت‏ بفنائک».

2-از سوی دیگر باید توجه داشت که ابعاد شخصیتی انسان کامل با یکدیگر گره خورده‏اند و شخصیت واحدی را تشکیل می‏دهند.بنابراین، اینچنین نیست که بعد حماسی از بعد عرفانی یا بعد اجتماعی او از بعد عقلانی‏اش جدا باشد.به عبارت‏ دیگر،ترکیب ابعاد شخصیتی انسان کامل از نوع ترکیب‏ اعتباری یا صناعی نیست،بلکه از نوع ترکیب حقیقی‏ است،یعنی در ترکیب ابعاد شخصیت،مجموعهء اجزا بعد از ترکیب،حقیقت دیگری را تشکیل می‏دهند که‏ آثار و خاصیت آن با خاصیت اجزا متفاوت است؛چنان‏ که اکسیژن و هیدروژن بعد از ترکیب در کل حل‏ می‏شوند و خاصیت فردی خود را از دست می‏دهند و حقیقت واحد آب را پدید می‏آورند که از آثار آن رفع‏ تشنگی است.ابعاد عرفانی،عقلانی،حماسی و اجتماعی انسان کامل نیز بعد از ترکیب خاصیت همهء اجزاء خویش را از حقیقت واحد منعکس می‏سازند،نه‏ اینکه هر بعدی اثر خاصی از خود بروز دهد.بدین سان‏ چنین شخصیتی عرفانش عرفانی است حماسی و حماسه‏اش حماسه‏ای است عرفانی و اجتماعی.استاد جوادی آملی می‏فرماید:«یک عارف راستین حتما حماسی است و یک مدافع و جنگجوی الهی حتما عارف است،زیرا جنگ برای حفظ دین بدون معرفت‏ نبوده و عرفان خدا و اسماء حسنای الهی بدون جاذبه و دافعه و تولی و تبری نخواهد بود».(14)

و همین وحدت و هماهنگی است که در نیایشهای‏ صحیفهء سجادیه و دعای کمیل و در نهج‏البلاغه حماسه‏ را در کنار عرفان و عرفان را در کنار حماسه و تعقل‏ می‏یابیم.استاد جوادی در فراز دیگری می‏نویسد: «عرفان از فضایل والای انسانی و حماسه و ستیز علیه‏ ستم نیز از فضایل والای انسانی است.ممکن نیست‏ عارف راستین ترسو باشد و ممکن نیست شجاع حقیقی‏ غیر عارف باشد،و اگر احیانا می‏بینیم عارفی‏ سلطه‏پذیر می‏شود و طغیان طغیانگران را امضا می‏کند،عرفان او کاذب است و اگر می‏بینیم شجاعی‏ اهل معرفت نیست،شجاعت او تهور است نه‏ شجاعت».(15)

استاد مطهری نیز آنجا که حماسهء ابا عبد الله را از حماسه‏های امثال نادرشاه و جلال الدین خوارزمشاه‏ جدا می‏کند به وحدت حماسه با عرفان نظر دارد. حماسه ممکن است عاری از عرفان باشد ولی حماسهء شخصیتهای ربانی و الهی با عرفان و عشق به خدا و اسماء و صفات او آمیخته است.عرفان اینان جلوه‏ای از جاذبه و دافعه یا لطف و قهر الهی است ولی حماسهء بعضی از قهرمانان غیر الهی-مانند حماسهء نادرشاه در تاریخ ایران و حماسهء کوراوغلی در فرهنگ آذربایجان-ماهیت قومی و نژادی دارد.(16)باید در نظر داشت که‏ زیبایی گل در گرو مجموعهء اجزای آن است نه وجود یک گلبرگ یا شاخهء آن؛انسان کامل نیز شکوه و عظمتش در گرو آن است که مجموعهء شخصیتش‏ متبلور شود،نه یک بعد از ابعاد او.

3-لزوم سنخیت میان شخصیت حادثه شناس و ابعاد شخصیتی قهرمان حادثه:یکی از اصول‏ تحریف‏شناسی عاشورا از طریق انسان‏شناسی توجه به‏ سنخیت میان شخصیت واقعه‏شناس با شخصیت‏ قهرمانان حادثه است.بنابراین ممکن است محققی با وجود آگاهی تاریخی به ابعاد حادثه،به تبیین چهرهء واقعی افراد توفیق نیابد و این بدان سبب است که‏ هنرمند یا پژوهشگر از نظر احساس و معرفت با آن واقعه‏ هماهنگ نیست.به عبارت دیگر شناخت او از حادثه‏ تماشاگرانه است نه بازیگرانه.علی(ع)دربارهء شرایط فهم سخنان اهل بیت(ع)می‏فرماید:«حدیث ما بسی‏ مشکل است و آن را جز سینه‏های امین و عقلهای رزین‏ نمی‏فهمند».(17)اینک باید توجه داشت که شخصیت‏ و رفتار معصوم نیز برای هر کسی شناخته نمی‏شود. شناخت شخصیت انسان کامل،انسان کامل می‏طلبد چنان که شناخت فکر و اندیشهء عالی،اندیشهء عالی‏ طلب می‏کند.چگونه می‏توان با اندیشهء عادی به‏ شناخت فکر و اندیشهء عالی همت گماشت:

«معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید»

پس ناگزیر باید میان شخصیت تحریف‏شناس و شخصیت قهرمانان عاشورا سنخیتی باشد تا روح رفتار امام حسین(ع)را با جان و دل لمس کند و در آثار هنری‏ یا علمی خود منعکس سازد.شاید مهم‏ترین عامل‏ تحریفات واقعهء عاشورا این باشد که اندیشمندان و هنرمندانی به معرفی این واقعه همت گماشته‏اند که‏ خود نه شور عرفان حسینی بر سر و نه احساس حماسهء حسینی در دل داشته‏اند.پس بهترین راه زدودن غبار تحریف از چهرهء عاشورا معرفی این نهضت توسط هنرمندان و اندیشمندانی است که خود آیینهء عرفان و حماسهء حسینی‏اند پس«رو مجرد شو مجرد را ببین».

بدین سان فقط شخصیتهای حسینی قیام حسینی‏ را می‏فهمند،چنان که روحهای علی گونه مقام علی(ع) را می‏شناسند.پس به گفتهء حافظ:

«شرح مجموعهء گل مرغ سحر داند و بس‏ که نه هر کو ورقی خواند و معانی دانست

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی‏ ترسم این نکته به تحقیق نتانی دانست»

4-لزوم اتخاذ شیوهء تلفیقی در تبیین نهضت‏ حسینی:در تبیین این رستخیز عظیم مانند پژوهش در هر موضوع دیگری،اتخاذ شیوهء گزینشی مردود است، چنان که برخورد با باور پیشین تحریف واقعه را به دنبال‏ خواهد داشت.به عنوان نمونه آنکه فقط به قصد گریاندن مخاطب تنها از بعد جنایی به مطالعهء عاشورا می‏پردازد اغلب ابعاد رکنی این حادثه چون عرفان و حماسه را نادیده می‏گیرد.در نتیجه چهره‏ای معوج و وارونه از قهرمانان حادثه القا می‏کند.استاد مطهری‏ می‏نویسد:«واضح است وقتی که حادثه را از جنبهء جنایی نگاه کنیم آن که می‏خورد قهرمان نیست،آن‏ بیچاره مظلوم است.قهرمان حادثه در این نگاه یزید بن‏ معاویه است،عبید الله بن زیاد است...لذا وقتی که‏ صفحهء سیاه این تاریخ را مطالعه می‏کنیم فقط جنایت و رثای بشریت را می‏بینیم.پس اگر شعر بگوییم،چه باید بگوییم؟باید مرثیه بگوییم و غیر از مرثیه چیز دیگری‏ نیست که بگوییم.باید بگوییم:

«زان تشنگان هنوز به عیوق می‏رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا»

اما آیا تاریخچهء عاشورا فقط همین یک صفحه‏ است؟».(18)

معرفی عاشورا از منظر عقلانی و جامعه‏شناسانه نیز سیمایی عبوس و خشک از واقعه به مخاطب القا خواهد نمود،چنان که معرفی عاشورا از جنبهء حماسی صرف‏ بر سیمای زیبای آن غبار خواهد افشاند و بی‏هیچ تردید نگرش فقهی صرف نیز به این واقعهء بزرگ،چهرهء آن را کدر خواهد ساخت.اما شیوهء عرفانی صرف،هر چند به سبب قوت زبان عشق در معرفی عاشورا از توانایی‏ فوق العاده‏ای برخوردار است و در مقایسه با اسلوبهای‏ دیگر بر همه پیشی می‏گیرد،ولی در عین حال آنچه که‏ به ما نشان می‏دهد سیمای کامل امام حسین(ع)و یاران‏ او نخواهد بود زیرا که زیبایی چهرهء قهرمانان آن در گرو این است که همهء ابعاد آن،اعم از حماسه،عرفان و اجتماعی بودن نشان داده شود.به عنوان مثال غالب‏ ابیات«گنجینة الاسرار»عمان سامانی بخاطر عرفانی‏ بودن اندیشه و احساس آن در معرفی عاشورا گوی‏ سبقت را از تمامی هنرمندان و متفکران ربوده است، پس تفاوت کار او با محتشم کاشانی-با اینکه هر دو شاهکار آفریده‏اند-در این است که محتشم از بعد عاطفی و چهرهء جنایی به حادثه پرداخته است ولی‏ عمان سامانی از بعد عشق و عرفان به معرفی حادثه‏ می‏پردازد.در نتیجه عمان در معرفی حادثه بسی‏ سرفرازتر و تواناتر بیرون می‏آید ولی چون او بدون توجه‏ به ابعاد حماسی و اجتماعی-سیاسی به معرفی‏ عاشورا پرداخته است به یقین شاهکار او از زیبایی‏ نهایی برخوردار نخواهد بود و چهرهء به نسبت ناقصی از قهرمانان حادثه به مخاطب نشان خواهد داد.مرحوم‏ عمان اغلب به ابعاد حماسی و اجتماعی واقعه توجهی‏ ندارد ولی در چند مورد افزون بر عرفان به عنصر حماسه نیز توجه کرده و چهرهء زیبایی از قهرمانان کربلا نشان داده است و آن معرفی لحظه‏ای‏ است که سالار شهیدان عزم میدان نموده و با ذوالجناح‏ و شمشیر خود گفتگو می‏کند بشنوید:

«کای سبک پر ذو الجناح تیز تک‏ گرد نعلت سرمهء چشم ملک

ای سماوی جلوهء قدسی خرام‏ ای ز مبدأ تا معادت نیم گام

رو به کوی دوست منهاج من است‏ دیده واکن وقت معراج من است

پس حقوقا کز منت بر ذمت است‏ ای سمت نازم زمان همت است

پس به چالاکی به پشت زین نشست‏ این بگفت و برد سوی تیغ دست

کای مشعشع ذوالفقار دل شکاف‏ مدتی شد تا که ماندی در غلاف

آنقدر در جای خود کردی درنگ‏ تا گرفت آیینهء اسلام زنگ

در مزاج کفر شد خون بیشتر سر برآور ای خدا را نیشتر»

پس چهرهء امام حسین(ع)آنجاست که عرفان با حماسه و اجتماع در هم آمیزد.مثال دیگر مجموعهء مثنوی ترکی است که نسخهء تعزیه‏های آذربایجان و زنجان و مناطق ترک زبان را تشکیل می‏دهد.این‏ مجموعه که بسیار هنرمندانه سروده شده است مظهر کامل یک مجموعهء هنری است که هم حقایق عاشورا و هم تحریفات آشکار در آن موج می‏زند.در این مجموعه‏ هم پیرایه‏های سخیف می‏توان یافت هم عقاید مسیحیت و خرافاتی چون شهید شدن برای نجات‏ مسلمانان از دوزخ،عروسی حضرت قاسم،اظهار عجز و ذلت ابا عبد الله در برابر سپاه عمر بن سعد و...را می‏توان مشاهده کرد و هم فرازهای عرفانی و حماسی‏ دقیقی را در آن شاهد بود.میان این مثنوی تاریخی و فرازهایی از«گنجینهء الاسرار»مرحوم عمان سامانی‏ مشابهت بسیاری به چشم می‏خورد.به درستی‏ مشخص نیست مرحوم عمان سامانی-که ترک زبان‏ بوده-از آن مجموعه تأثیر پذیرفته یا آنکه در سرایش آن‏ مثنوی از اشعار مرحوم عمان استفاده شده است.اینک چند بیت حماسی و عرفانی از آن مثنوی را خطاب به‏ ذوالجناح بشنوید:

«غم یئمه که غمگسار او للام سنه‏ روز محشر ده سوار اوللام سنه

یئدی یئرده یئدی جولان ایتگینن‏ اکبریمون قانینه قان ایتگینن

قانیمی قات اکبریمون قانینه‏ نعشیمی سال کربلا میدانینه

غم مخور که غمگسار تو منم‏ روز محشر تکسوار تو منم

خواهمت چون باد جولانی کنی‏ نقش خون اکبرم فانی کنی

رنگ کن خونم به خون اکبرم‏ وا بنه در کربلا این پیکرم»

مقصود آن نیست که این مضامین صد در صد مطابق‏ با تاریخ نقلی شده‏اند،ولی این نکته قابل توجه است که‏ هر جا در آثار هنری و فکری پای نگرش یک بعدی به‏ میان می‏آید چهرهء واقعه دگرگون می‏شود و عقل و فطرت دست رد بر سینهء آن می‏زند،یا دست کم در آن‏ کمبودی احساس می‏کند؛چنان که اگر آثار هنری و فکری مربوط به شخصیت امام خمینی(س)و رزمندگان عصر انقلاب اسلامی را از نظر بگذرانید به‏ وضوح خواهید یافت که موفق‏ترین آنها اثری است که‏ به عناصر تشکیل دهندهء شخصیت انسان کامل یعنی‏ عرفان،حماسه و اجتماعی بودن عنایت کامل داشته‏ است و آثار دیگر هر یک به گونه‏ای شخصیت امام راحل‏ و حماسه سازان انقلاب را تحریف کرده‏اند و این بدان‏ سبب است که شخصیت امام راحل و رزمندگان اسلام‏ نسخه‏ای از دفتر شخصیت امام حسین(ع)و یاران‏ باوفای آن حضرتند.بدین‏سان،کسانی می‏توانند چهرهء امام خمینی و کفر ستیزان عصر انقلاب را در آیینهء اندیشه و هنر خود منعکس سازند که خود از عناصر تشکیل دهندهء انسان کامل برخوردار باشند.پس‏ انسان‏شناسی قرآنی و اتصاف محقق به اوصاف انسان‏ کامل جامع‏ترین و پربارترین شیوه‏ای است که باید در تحریف‏شناسی عاشورا به کار گرفته شوند.

این روش برای نخستین بار توسط استاد مطهری در سلسله درسهای«حماسه حسینی»مطرح گردید ولی‏ آن بزرگ فرصت نیافت که به تفصیل به شرح ابعاد آن‏ بپردازد و در قلمرو آن فقط به شخصیت حماسی ابا عبد الله(ع)تأکید ورزید و توجه صرف به بعد عاطفی را موجب تحریف واقعهء عاشورا دانست.آن بزرگ خود در تحریف‏شناسی عاشورا بیشتر به شیوهء عقلانی یا جامعه‏شناسی حوادث عاشورا-که شیوهء ابن خلدون‏ است-توجه نمود.

چکیدهء بحث:

از مهم‏ترین وظایف ارباب هنر و اندیشه برای معرفی‏ اسلام ناب،کشف و معرفی دقیق چهرهء قهرمانان‏ نهضت عاشوراست،چون این واقعهء عظیم از دست‏ جعل و تحریف و پیرایه‏های موهن مصون نمانده است‏ لزوم شناسایی روشهای تحریف‏شناسی برای واقع‏ شناسی عاشورا آشکار می‏شود.شیوه‏هایی که تاکنون‏ برای تحریف‏شناسی این واقعه آزموده شده چهار شیوهء ممکن است:روش تاریخی بر مبنای منابع دست اول و دست دوم،روش عقلانی یا جامعه‏شناسانهء ابن خلدون، روش اهل عرفان بر اساس مبانی عرفان نظری و عملی‏ و روش فقهی بر اساس تکلیف شرعی.اما از بررسی‏ها این گونه برمی‏آید که شیوه‏های یاد شده هر چند شرطهای لازمند،ولی کافی نیستند زیرا هر کدام بعدی‏ از ابعاد حادثه را مورد شناسایی قرار می‏دهند.جامع‏ترین و دقیق‏ترین شیوهء تحلیل-که‏ تاکنون به آن توجهی نشده-روش انسان شناسانهء واقعهء عاشوراست که خود مستلزم شناخت انسان کامل‏ در آیینهء قرآن و سنت،سنخیت شخصیتی میان محقق‏ یا هنرمند واقعه‏شناس-یا معرف واقعه-و شخصیت‏ قهرمانان حادثه و توجه به همهء جوانب شخصیت امام و یاران او و شیوه‏های تحلیل آن است.پس مهم‏ترین‏ روش در تحلیل واقعه عاشورا این است که هم باید معرف واقعه در عمل انسان کامل باشد و هم در بعد نظری انسان کامل از دیدگاه قرآن و سنت را بشناسد و در تحلیل و تحریف‏شناسی عاشورا آن را به عنوان میزان‏ به کار بندد.تحریفهایی که تاکنون از این حادثه به عمل‏ آمده است همه از نگرش یک جانبه به حادثه،عدم‏ توجه به لزوم سنخیت شخصیتی هنرمند و پژوهشگر با قهرمانان این حادثه-یا برخورد بازیگرانه نه تماشاگرانه‏ -و بی‏توجهی به شیوه‏های پنجگانه به ویژه معیار انسان‏شناسی در کنار آن روش‏ها ناشی شده است.

«خورشید حماسه شور پیکار حسین(ع) در دفتر راز رمز اسرار حسین(ع)

مبهوت نگاه اوست آیینهء عقل‏ صد لشکر عشق را جلودار حسین(ع)(19)

پی‏نوشت:

(1)-«جامعه و تاریخ»،ص 59

(3-2)-عبدالرحمان بن خلدون،«مقدمه»،ترجمهء گنابادی،ج 1، صص 3 و 13

(4)-ر.ک:زین العابدین قربانی،«علم حدیث»،صص 270 -281،و«مقیاس الهدایه»،ص 36 و 80

(7-6-5)-دیباچهء«مقدمهء»ابن خلدون،صص 35،31، 417-416

(8)-ر.ک:«گنجینة الاسرار»،مثنوی معروف عمان سامانی.

(9)-«اسراء»،83

(10)-«بقره»،204

(11)-«نور،37

(12)-نهج البلاغه،به کوشش دکتر شهیدی،حکمت 147

(13)-کلینی،«اصول کافی»،ج 2 عربی،باب«من اذی المؤمنین و احتقرهم،حدیث 7 و 8

(15-14)-عرفان و حماسه،صص 193 و 99

(16)-ر.ک:استاد مطهری،«حماسهء حسینی»،ج 1،ص 120

(17)-نهج البلاغه،به کوشش شهیدی،خطبهء 189

(18)-«حماسهء حسینی»،ج 1،ص 123

(19)-این رباعی و ترجمهء ابیات ترکی از آثار این قلم است.